



۲۰۲۱/۱۲/۱۹



محمد داؤد مومند

کشتن غلام نبی خان چرخی و شهادت میوندوال

سوگ و ماتم و کندن موی سر و ریش، در غم و اندوه غلام نبی خان چرخی و بی اعتنایی در برابر ظلم و استبداد ستالینی و هیتلری در برابر شهادت مغفور میوندوال در یک سایت حزب گدوله و کچری قروت و مظهر العجایب و الغرایب، معجون صفت و جنون مشرب!

روزی نیست که در یک سایت معلوم الحال و مُدبر « به مفهوم بدبخت » به ارتباط کشته شدن یک ایجنت ستالین، یعنی غلام نبی خان چرخی و قاتل گماشته شده غازی محمد نادر خان شهید، اشک تمساح نریزند، ولی در قسمت یک شخصیت بی گناه و معصوم یعنی شهید میوندوال به اتهام کودتا، در رژیم کودتایی و کذایی و کرملنی حسن شرق ملعون، وجدان بشری و انسانی شان به سُکر خاموشی و بیهوشی سیاسی و اقتضای پرستی پناه برده که در حقیقت مانند مرغابی سر خود را در آب فرو بردن و جهان را نادیدن انگاشتن است. لذا در مورد ذوات هجو سایت گدوله و کچری قروت، به صراحت و جرئت و جسارت مبتنی بر شعور و احساس انسانی میتوان گفت که ادعای فاصله داشتن و یا فاصله گرفتن در بیان حقایق و دوری جستن از اصل «حب و بغض» یک ادعای دروغین و سراب فریبنده و خفت ضمیر و وجدان و خداوند را حاضر و ناظر نه پنداشتن است و بس.

غلام نبی خان چرخی در حقیقت حسن شرق دوره امانی بود، وی با دولت بلشویک شوروی و جنایت کار و سادیست بزرگ تاریخ بشریت یعنی ستالین روابط بسیار نزدیک و دوستانه داشت، دوستی و روابط غلام نبی خان چرخی با غازی امان الله خان شباهت به دوستی و روابط حسن شرق با والاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان داشت. با این تفاوت که تواریش حسن شرق، سردار صاحب داوود خان را توسط ایادی داخلی کی جی بی به اریکه قدرت نشانده و غلام نبی خان چرخی میخواست توسط قشون ستالین و دولت شوروی، امان الله خان را مجدداً به اریکه سلطنت قرار دهد و از امان الله خان مانند بیرک کامل، گوداگی دولت بلشویک بسازد، که غازی امان الله این ذلت تاریخی را قبول نکرد و از حمایت دولت بلشویک و گماشته اش، غلام نبی خان چرخی، مردانه امتناع و استتکاف ورزید.

در دوره امانی، دو نفر یعنی غلام نبی خان چرخی و به قول عزیزالدین و کیلی پوپلزی، ازبک مهاجر بخارایی یعنی محمد ولی خان، معروف به دروازی از معاندین و مخالفین سر سخت سپه سالار محمد نادر خان غازی و حامی و طرفدار یک عنصر بی هویت خارجی یعنی محمود سامی وزیر حریبه بودند که در دوره امانی از نفوذ و قدرت بزرگی برخوردار بود و در همه موارد به مشوره های او ارج گذاشته میشد.

مهاجر ازبک بخارایی یعنی ولی دروازی، در آن زمان در چرت جمهورییت و رئیس جمهور شدن خودش بود و به قول مؤرخ سیستانی غازی امان الله را از مسافرت طولانی کشور های خارجی در آن مرحله حساس تاریخی و با در نظر داشت شرایط داخلی، که یک اشتباه بزرگ سیاسی بود، بر حذر نساخت، به گواهی تاریخ تنها دو نفر از رجال کشوری در آن زمان با مسافرت غازی امان الله به کشور های اروپایی موافق نبودند، یک علامه محمود طرزی خسر غازی امان الله و دومی جنرال محمد گل مومند که در حضور جمعیت بزرگ تودיעی هم وطنان در شهر جلال آباد و در حضور غازی امان الله صریحاً عدم موافقت خود را به مسافرت اروپایی شان ابراز کرد، ولی غازی امان الله در جواب محمد

گل مومند گفت که: «جنرال صاحب، من هم یک جنرال استم و در مورد مسافرت خود به کشور های ذی‌علاقه وعده داده ام.»

البته غازی امان الله به حیث یک پروانه و عاشق وطن و به امید عمران و انکشاف و عصری ساختن کشور، به همراهی ملکه صاحب ثریا به مسافرت بسیار طولانی کشور های اروپایی پرداخت، که در کنار دست آورد های تاریخی، نتایج نکبت باری برای رژیم امانی و کشوردر بر داشت، که سلطه سقوی های انسانیت سوز بر سرنوشت ملت و مملکت از نتایج مستقیم آن شمرده میشود که در نتیجه آن تمام دست آورد های مادی و معنوی دوره مترقی امانی با خاک یکسان گردید، سلطه جاهلان و دهشت افگان و داره ماران و جرنیلان و کرنیلان خود مختار و بی ناموس سقوی که در تاریخ کشور های جهان سابقه ندارد.

البته ظهور سقاوی دوم و سلطه جنایت کاران و جنایت شعاران و مارشالان شورای نظار، جمعیت ستم، جنبش دوستم و تمام گروه های مزدور جهادی مخلوق اضلاع متحده، پاکستان و ایران، در کشور نیز از نتایج کودتای نکبت بار و بد شگون سرطانی تواریش حسن شرق ملعون و رفقاء کرملنی اش شمرده میشود که با خفت وجدان، و اقتضاء پرستی، در یک ساییت معلوم الحال از همچو یک واقعیت مسلم و آفتابی انکار و امتناع میورزند، به عبارت دیگر، گویا تاریخ به نحوی تکار شد، و بار دوم سقو پرستان به مثابه دوره اغتشاش و سلطه سقوی، بر سرنوشت و مقدرات ملت و کشور افغان، مسلط شدند.

طوریکه تاریخ به مثابه یک آئینه قد نمای واقعیت های حیات ملی ما، منعکس کننده حقایق است، بعداً ملاحظه گردید که از یک مهاجر بخارایی یعنی محمد ولی خان معروف به دروازی و عنصر مهاجر مجهول الهویه یعنی محمود سامی وزیر حربیه، با بچه سقو بی ناموس روابط پنهانی داشتند و این هردو عنصر مشکوک بعداً به جزاء نیات و اعمال ضد ملی خود رسیدند.

غلام نبی خان چرخی، به حیث ایجنت دولت بلشویک در رأس و حمایت چتر قشون دولت بلشویک برای مقابله حکومت و سلطه سقوی و استرداد قدرت از دست رفته به غازی امان الله به کشور باز گشت، البته غرور ملی غازی امان الله اجازه نمیداد که به حمایت قشون ستالینی مجدداً بر اریکه قدرت تکیه زند و به خروج از وطن به قصد ایتالیه، ترجیح داد. غلام نبی خان چرخی توسط عساکر توظیف شده ستالینی، مؤفقیت های را در صفحات شمال علیه قوای سقوی نائل آمد، اما از اینکه دولت بلشویک شوروی به حساسیت روابطش با قدرت بزرگ استعماری دیگر یعنی انگلیس ملتفت گردید و مجبوراً از حمایت غلام نبی خان چرخی دست برداشت، غلام نبی خان نیز از میدان جنگ با قوای بچه سقو، فرار نموده، پس به دولت شوروی پناه برد و حاضر نشد وظیفه ملی و اسلامی خود را مبنی بر جنگ در برابر سلطه مدنیت سوز و ضد انسانی سقوی ولو به قیمت حیانتش تمام شود، دوام بدهد.

غلام نبی خان چرخی در میان مردم و جامعه خود و حتی زادگاهش لوگر از کوچکترین حیثیت، وقار، نفوذ قومی و ولسی و در مجموع قوت و جاهت ملی بر خوار دار نبود، و تنها و تنها چشم امیدش برای جنگ با سقویان، نه مردم لوگر و نه جامعه افغانستان، بلکه دولت بلشویک شوروی بود و او مانند ببرک کارمل در پیشاپیش قوای نظامی شوروی، به حیث یک گوداگی و ایجنت دولت شوروی، به امید و آرزوی فتح و ظفر در برابر قوای سقوی در حرکت بود، آیا میتوان تصور کرد که اگر غازی امان الله به حمایت غلام نبی خان چرخی و قوای نظامی شوروی بر سریر و اریکه سلطنت، مجدداً تکیه میزد تاریخ چه نام و عنوانی را برایش اعطاء مینمود؟

اکنون از محققین و مؤرخین افغان محترم افغان جرمن منجمله، مؤرخ نامدار شاغلی سیستانی صاحب سؤال میکنم که اگر سپه سالار نادر خان در قسمت کوبیدن قوای سقوی و احراز قدرت با دولت انگلیس مذاکراتی انجام داده و به تفاهماتی رسیده باشد، ولی موصوف درپیشاپیش قوای انگلیس مانند غلام نبی خان چرخی که در زیر چتر حمایت قوای نظامی دولت شوروی قرار داشت، حرکت نمیکرد، سپه سالار نادر خان و برادرانش مخصوصاً شاه محمود خان غازی که مخصوصاً در سمت جنوبی از محبوبیت فراوانی برخوردار بود، به قوت اقوام وزیری که در رأس آن جرنیل یار محمد خان قرار داشت و اقوام مشرقی و کندهاری و لوگری و غیره به سقوط سلطه حکمرانی دوره دهشت بار سقوی خاتمه

داد، و یک نفر جنرال یا مشاور نظامی انگلیس در قشون سپه سالار نادر خان وجود نداشت. و این غلام نبی خان چرخى بود که آرزو داشت به زور عساکر دولت بلشویک بر بچه سقا غالب آید!!!

پس کی ایجنت و نماینده واقعی یک دولت استعماری خارجی بود؟

سپه سالار نادر خان و یا غلام نبی خان چرخى؟

آیا همچو مأموریت غلام نبی خان چرخى یک عمل ضد منافع و ضد مناشیر و روحیه افغانیت و در نتیجه یک عمل ضد ملی نبود؟

آیا همچو خیانت ولو به هر منظوری که باشد قابل شدید ترین عقوبت و مجازات شناخته نمیشود؟

اکنون نوابغ سایت قیس جان کبیر، ایماناً و وجداناً، با در نظر داشت حاضر و ناظر بودن خداوند و شرافت فردی، خانوادگی و ملی، بگویند که میان قهرمان معرکه تل و استرداد استقلال کشور و نجات مملکت از دهشت سقوی یعنی غازی محمد نادر خان و غلام نبی چرخى که مصدر کوچکترین خدمتی به وطن نشده است، کدام یکی شان به حیث ایجنت و ممثل تمنیات استعماری یک قدرت بزرگ خارجی عمل کرد؟

پس کشتن غلام نبی خان چرخى که از یکطرف به حیث یک گوداگی دولت بلشویک و ستالین عمل میکرد و از جانب دیگر تا آخرین لحظات حیات نکبت بارش دست از دسایس و توطئه ها علیه حکومت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید دست بر نداشت، یک وظیفه و وجیبه ملی، ایمانی و اسلامی غازی محمد نادر خان بود.

بر عکس شهادت میوندوال و یک عده شخصیت های ملکی و نظامی ملی در دوره جمهوریت کذابی و پلان شده دولت شوروی، به حیث یک عکس العمل طبیعی علیه دوره انسانی دهه دیکراسی و حکومت محمد موسی شفیق که تلاش فاصله گرفتن سیاسی، اقتصادی و کلتوری را از دولت به اصطلاح سوسیال امپریالیست شوروی در صدر مشی سیاست ملی قرار داده بود، یک جنایت بزرگ و تاریخی این دوره نکبت بار و بد شگون و زود گذر شناخته میشود، نکبتی که در نتیجه آن آتش جهان سوز کودتای سرطانی نه تنها سردار صاحب داوود خان، سردار نعیم خان و اعضاء خانواده نجیبش سوخت بلکه مبدأ تمام مصائبی گردید که از آن دوره به بعد تا امروز دامنگیر کشور و ملت افغان گردید، ولی کجاست وجدان و ضمیری که در سایت سردار پرستان بدان معترف گردد؟!

کجاست ضمیر و وجدانی که با بیطرفی کامل بر اصل «حب» پا گذارد، و فی سبیل الله، از حق و حقانیت و عدالت خدایی دفاع کند؟

میوندوال یک فرزند فرزانه ملت افغان و یک سیاستمدار و دانشمند قابل قدر جامعه ما بود، متکی بر مقوله، راز دان بزرگان بزرگان اند، همین کفایت میکند که تشخیص علم و دانش شخصیت میوندوال را زبان فیلسوف معاصر علامه سلجوقی در مورد میوندوال به حیث یک سند انکار ناپذیر به عرض برسانم، بدین عبارت که علامه سلجوقی حین معرفی مرحوم میوندوال به سردار صاحب محمد نعیم خان، میوندوال را به حیث یک سید جمال الدین ثانی معرفی میکند، مگر میتوان افتخار بزرگ و والاتری را برای جامعه ما، که این کشور صاحب دو سید جمال الدین بودند، قیاس نمود؟

میوندوال از قشر پائین جامعه برخواست، او مجبور به اعاشه خانواده خود بود، و فرصت تعلیمات عالی را چه در داخل و چه در خارج کشور نیافت، ولی او از نعمت ذکاوت و نبوغ خدا داد بر خور دار بود، و به برکت همین سرمایه معنوی خود، به اکتساب مدارج بزرگ دولتی دست یافت، چنانکه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با درک سالم خود در دوره انسانی دهه دیمکراسی، میوندوال را بعد از دوره انحصاری صدارت سرداران، در ردیف دانشمند ترین و لایق ترین صدراعظم این دوره، برای احراز چوکی صدارت برگزید.

پادشاه افغانستان برای تسکین خاطر و تشویش و ترسی که از ناحیه آغه لاله خود یعنی سردار محمد داوود خان که به قول داکتر صاحب کاظم به یک «ببر زخمی» مبدل گشته بود، داشت، با تعیین سردار نور احمد اعتمادی یکی از بالکه

های سردار صاحب، خواست پلی را برای احیاء روابط میان خود و آغه لاله خود ایجاد نماید که متأسفانه کدام نتیجه مطلوب و مثمری نداد، دوره صدارت سردار نور احمد اعتمادی از ناکام ترین ادوار صدارت دوره دهه دیمکراسی به حساب میرود، مرحوم میوندال درین دوره با قلم سحر خود در جریده وزین و بی نظیر مساوات، به مبارزه عریان علیه حکومت سردار اعتمادی برنده مدال لینن، پرداخت.

حکومت استبدادی سردار نور احمد اعتمادی نه تنها، با استفاده از قدرت نامشروع سیاسی خود، جلو شمول میوندوال را در ولسی جرگه گرفت، بلکه میخواست میوندوال را مانند مرحوم عبدالملک عبدالرحیمزی در دوره ولینعمت خود و الاحضرت سردار صاحب محمد داوود خان به زندان بفرستد، اینکه سردار اعتمادی در زمینه با سردار داوود خان به کدام تفاهمی رسیده بود و یا نه، مطلبی است که خداوند از آن آگهی دارد.

ولی از نگاه تحلیل سیاسی و شناخت شخصیت و هدف نهایی بدست آوردن قدرت مجدد، سردار صاحب محمد داوود خان، میتوان به این نتیجه منطقی رسید که سردار صاحب طرفدار موفقیت هیچ حکومت بعد از خود نبود و از هیچنوع تخریب ممکنه در زمینه خود داری نکرد «کاری که از طریق کلپ ملی در برابر دیمکراسی دوره شاه محمود خان غازی انجام داده بود» و سر انجام در برابر حکومت محمد موسی شفیق که کشور را در راه تحکیم ثبات قرار داده بود، مطابق به پلان کرملن و به مساعدت حسن شرق و ایادی کرملن، دست به کودتا زد، و به استقرار حکومت جمهوریت کذابی و حکومت استبدادی شبیه دوره حکومت استبدادی صدارت خود، پرداخت.

دانشمند محترمی در مورد عزم سپه سالار غازی محمد نادر خان متکی بر اصل «بغض» چنین مینویسند: «... با ملاحظه این احوال که هنوز امان الله خان در قندهار بود و از محمد نادر شاه برای اعاده سلطنت به برگشت بوطن دعوت کرد و توصیه کرد تا از راه روسیه خود را به کشور برساند «اگر امان الله خان از سال ۱۹۲۵ خبر داشت که نادر خان با انگلیس ها رابطه داشت و لذا او را به سفارت فرانسه تبعید نمود و در ملاقتش در پاریس از او خواهش کرد که بوطن برگردد تا تحت حکومت امانی قرار داشته باشد، پس روی کدام منطق غازی امان الله که از نظر او نادر خان ایجننت انگلیس بود، برای جنگ با بچه سقو، و اعاده سلطنتش از نادر خان خواهش برگشت و آنها از راه اتحاد شوروی نمود؟»

اما سپه سالار نادر خان و برادرانش، ظاهراً به هدف نجات کشور از بحران اما باطناً به مقصد « باید مقصود یا منظور نوشت» رسیدن خودش به سلطنت که آرزوی دیرینه او بود، از فرانسه رهسپار هند برتانوی شدند. « پاراگراف فوق الذکر دانشمند محترم را در دو مورد قابل تأمل میدانم:

اول: اگر به حیث یک فرد مسلمان معتقد باشیم که «خداوند بر ضمانت آگاه است» چطور و از کدام وسیله، دانشمند محترم توانست از باطن و ضمیر نادر خان آگهی حاصل کند و قاطعانه حکم صادر کند که نادر خان، باطناً به منظور سلطنت به کشور برگشت؟

بهتر بود علاوه میگردد: «الغیب و عندالله»

دوم: کدام سیاست مداری احمقی در جهان وجود خواهد داشت که زندگانی خود و تمام اعضاء خانواده خود را با خطرات جدی نامعلوم مواجه سازد و آن را دو دسته تقدیم شخص شکست خورده کند، که نادر خان را ایجننت انگلیس دانسته تبعید نمود؟

آیا ممکن است دانشمند محترم با در نظر داشت و اتکاء به اصل «حب» شان نسبت به سردار صاحب، اعتراف کنند که سردار صاحب داوود خان نیز ظاهراً برای تأسیس نظام جمهوریت ولی باطناً برای زعامت کشور که آرزوی دیرینه شان بود از طریق و تاکتیک غیر مشروع و ضد ملی و در موازات منافع دولت شوروی دست به کودتا زد؟

ابداً، فکر نکنم، باور من است.

درین قسمت قابل تذکر و یاد آوری است که پادشاه افغانستان، مانع محبوس ساختن میوندوال توسط سردار نور احمد اعتمادی گردید و به اعتمادی گفت: «بترس از روزی که خودت را به زندان اندازند»

پیشگویی پادشاه مخلوع یا مستعفی افغانستان جامه حقیقت پوشید و سردار اعتمادی به زندان رفت و کشته شد.

منجنيق آه مظلومان به صبح

سخت گیرد ظالمان را در حصار

مرحوم میوندوال که در زمان وقوع کودتای سرطانی در خارج کشور بسر میبرد و روابطش نیز با نظام سلطنت تیره و تار شده بود به امید خدمت به مردم و کشور از طریق همکاری با رژیم جدید و شخص سردار داوود خان که سابقه همکاری و دوستی با ایشان را داشت به وطن برگشت ولی به زودی مورد تعقیب ادارات پولیسی قرار گرفت، و فریادش از طریق سردار صاحب محمد نعیم خان بگوش رهبر غاور و په خپل سر نرسید و با جهمی ترین اشکال تعذیبات جسمانی و روحی در زیر ریش زعامت بلا متنازع سردار صاحب به شهادت رسانیده شد!

گناه چه بود؟ اتهام کودتا!

اگر کودتا همچو یک عمل ضد ملی و انسانی و ضد تمام مقدسات و مصالح بود، چرا سردار صاحب علیه یک نظام قانونی و عنعنوی و ضد یک دیمکراسی جوان که ضامن رشد و انکشاف اذهان مردم بود مردم بود، کودتا کرد؟

نظام و دیمکراسی جوانی که به قول شاغلی استاد سیستانی در کتاب «پنجاه مقاله» شان، آن را در قسمت رشد ذهنی و معنوی محصلین، شاگردان مکاتب و قشر جوان کشور بی سابقه تلقی میکند، شاغلی سیستانی در سلسله توضیح جهات و جوانب بسیار سازنده و دوران ساز دهه دیمکراسی در قسمت ارتقاء تفکر و شعور سیاسی مردم با مکاتب مختلف عقیدوی در یک قسمت مینویسد: «... و میتوان گفت که تمام سیاست مداران و دولت مردان افغانستان در سه دهه اخیر، محصول همان دهه دیمکراسی است که با کودتای سردار محمد داوود، ستاره دهه دیمکراسی افول کرد.»

آیا کودتا حق مادر زاد افخم مخم والاحضرت سردار داوود خان بود که مادام الحیات بر مردم افغانستان قدرت بچلاند؟

قابل یاد آوری است که در سایت سردار پرستان و هتاکان و ماجراجویان مسلکی، شهید میوندوال را به شیوه های غیر انسانی و به کرات مورد اهانت و سرزنش قرار داده اند، که در حقیقت اهانت به معنویت، مورالیتی و وجدان بشری است، بطور مثال، باری یکی از سردار پرستان که خود را داکتر نیز معرفی میکند، از استرالیا در مورد شهادت میوندوال نوشت: «میوندوال بالاخره به نتیجه اعمال خود رسید» سبحان الله و بحمده.

در برابر این آقا میتوان گفت که «خدای دوم» شما نیز به نتیجه اعمال خود رسید.

در دوره جمهوریت کذابی سردار صاحب، حتی میت آن شهید ملت یعنی میوندوال را به خانواده اش نسپردند، و آن را مخفیانه و دور از انظار مردم در کدام گوشه و بیسه کابل زیر خاک ساختند تا مردم حتی از موقعیت مزارش آگهی نداشته باشند، کاری که بعداً در مورد میت خود سردار صاحب از طرف دوستان نیمه راهش صورت پذیرفت.

قابل تذکر است که جناب داوود ملکیار صاحب، سالهای بعد با قبول دشواری های فراوان موفق گردید، که محل دفن میوندوال را تدارک نموده و لوحه مزاری بر زیارت آن نصب نماید، تحسین و درود فراوان بر همچو خدمت تاریخی شاغلی داوود ملکیار.

در قسمت اخیر میتوان گفت که خدایا چه روزگار نکبت باری بر کشور ما مستولی گشت که امروز به یاد زعامت ادوار استبدادی سردار صاحب داوود خان نیز حسرت میخوریم.



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید

